

ارزیابی حدیث

«نحن معاشر الانبياء لانورث»*

دکتر قاسم بستانی

استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

ماجرای فدک و محروم شدن اهل بیت علیهم السلام از آن، از ابعاد مختلفی قابل بررسی است. از جمله این ابعاد، حدیث «نحن معاشر الانبياء لانورث» می باشد که برای توجیه شرعی اقدام کنندگان به مصادره فدک و توسط آنان، مطرح گردیده است؛ اما این حدیث از نظر سند چه کیفیتی دارد؟ و از نظر معیارهای نقد حدیث و شناخت حدیث صحیح از غیر آن، در چه وضعیتی قرار دارد؟ آیا دلایل و قرائن بر صحت آن دلالت دارند یا بر خلاف آن می باشند؟

مقاله حاضر، به روشی کتابخانه‌ای و با اتکا بر مآخذ اهل سنت، به ارزیابی و نقد مضمون حدیث مذکور پرداخته است تا نشان دهد این حدیث با قرائن و شواهد جعل و وضع بسیاری همراه بوده است و باید آن را از جمله احادیث موضوع شمرد. امید است این مقاله در اثبات این امر موفق شده باشد.

کلیدواژه‌ها: معاشر الانبياء، فدک، فاطمه علیها السلام، ابوبکر، حدیث موضوع.

مقدمه

اشکال ظلم و ستم وارد آمده بر اهل بیت علیهم‌السلام متعدد و بی‌شمار است؛ از جمله این ستم‌ها، مصادره حقوق مالی و اموال آنان در صدر اسلام به خصوص زمین‌های فدک می‌باشد؛ اما این مصادره که بیشتر انگیزه سیاسی داشته، به اتکای دلیلی دینی، یعنی حدیثی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با مضمون «نحن معاشر الانبياء لانورث ما تركنا صدقة» می‌باشد. شیعیان از دیرباز نسبت به صحت این حدیث تردید جدی داشته و آن را جعلی دانسته‌اند؛ اما دلایل شیعیان در این خصوص چیست؟ ذیلاً تا حد امکان به بررسی این موضوع می‌پردازیم.

۱. حدیث و مصادر آن

۱-۱. روایت شده هنگامی که فاطمه علیها‌السلام و عباس، عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای گرفتن میزات خود از ارث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ابوبکر مراجعه می‌کنند، او از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌کند: «نحن معاشر الانبياء لانورث ما تركنا صدقة» (بخاری، ۱۴۰۱ ق، ج ۴، صص ۴۲ و ۲۰۹-۲۱۰ و ج ۵، صص ۲۵ و ۸۲ / مسلم، [بی‌تا]، ج ۵، صص ۱۵۳-۱۵۴ و ۱۵۵ / ابن حنبل، [بی‌تا]، ج ۱، صص ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۳، ۲۵ و ۴۷ / ابن عدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۸۶ / ابن کثیر، ۱۴۰۸ ق، ج ۲، ص ۲۲ / ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ج ۳۰، ص ۳۱ و ج ۳۶، ص ۳۱۰ / یاقوت حموی [بی‌تا]، ج ۴، ص ۲۳۹ / أبوداود، ۱۴۱۰ ق، ج ۲، ص ۲۳ (دو حدیث) / بیهقی، [بی‌تا]، ج ۶، صص ۳۰۰-۳۰۱ (سه حدیث) / ۳۰۲ (سه حدیث) و ج ۱۰، ص ۱۴۲ / نسائی، ۱۴۱۱ ق، ج ۳، ص ۴۶ / طبری، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۴۴۸ / ابن قتیبه، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۰ و ... (با تعابیری نزدیک به هم)) و بر اساس آن، حضرت فاطمه علیها‌السلام و عباس را از فدک و خیبر محروم می‌کند؛ و در برخی نقل‌ها آمده است: عده‌ای از صحابه، این قول ابوبکر را تأیید کردند (ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ج ۳۶، ص ۳۱۰).

این حدیث از قول عمر نیز نقل شده است (ابن حنبل، [بی تا]، ج ۱، ص ۴۷-۴۸ / نسائی ۱۴۱۱ ق، ج ۴، ص ۶۴) و در نقلی دیگر نیز آمده است: عمر، عثمان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر، سعد بن ابی وقاص، عباس و علی رضی الله عنہم را سوگند داد که آیا مگر آنان چنین حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌اند. آنان نیز چنین سماعی را تأیید کردند (شوکانی، [بی تا]، ج ۶، ص ۱۹۶).

۱-۲. همچنین در نقلی آمده است: علی رضی الله عنہ و عباس، نزد عمر آمدند تا میان آن دو در برخی از اموال موروثی پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی فدک که عمر آن را پس از رسیدن به خلافت، در اختیارشان گذاشته بود - به شرط گذران زندگی و دادن اضافه درآمد آن به فقرا - داوری کند؛ چه اینکه علی رضی الله عنہ اصرار داشت این اموال از آن فاطمه رضی الله عنہا بوده و فقط او محق به استفاده از آن است و عباس مخالف این نظر بود؛ اما عمر بر این اساس که این دو، حدیث مذکور را شنیده‌اند و لذا آن اموال از آن هیچ کدام نبوده و به امانت در اختیارشان قرار داده شده است، از داوری میان آن دو خودداری کرده، از آنها می‌خواهد یا توافق کنند یا اینکه آن اموال را از آنها پس خواهد گرفت (ابن حنبل، [بی تا]، ج ۱، ص ۴۹ / نسائی، ۱۳۳۸ ق، ج ۷، ص ۱۳۶ / همو، ۱۴۱۱ ق، ج ۳، ص ۴۹).

در نقلی دیگر آمده است: عمر در حضور آن شش تن (عثمان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر، سعد بن ابی وقاص، عباس و علی رضی الله عنہم) چنین گفت و چنین کرد و حتی به قول ابوبکر در این باره استناد نمود (بخاری، ۱۴۰۱ ق، ج ۴، ص ۴۳-۴۴، ج ۵، ص ۲۳-۲۴، ج ۶، ص ۱۹۰-۱۹۱ و ج ۸، صص ۳-۴ و ۱۴۹ / مسلم، [بی تا]، ج ۵، ص ۱۵۲-۱۵۳ / ابن حنبل، [بی تا]، ج ۱، صص ۶۰ و ۲۰۸-۲۰۹ (دو حدیث) / ابوداود، ۱۴۱۰ ق، ج ۲، ص ۲۱ / بیهقی، [بی تا]، ج ۶، ص ۲۹۷-۲۹۹ (پنج حدیث) / نسائی ۱۴۱۱ ه ق، ج ۴، ص ۶۵۶۴ / ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ج ۵۶، ص ۳۶۳-۳۶۴) و در نقلی دیگر، این افراد شامل عبدالله بن عوف، طلحه، زبیر و سعد

بوده‌اند؛ بدون ذکر داستان اختلاف بین علی علیه السلام و عباس (ابن حنبل، [بی تا]، ج ۱، صص ۲۵، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۹ و ۱۹۱ / نسائی، ۱۴۱۱ ق، ج ۳، ص ۶۴ (دو حدیث)).

جالب اینجاست - همچنان که در روایت آمده است (بخاری، ۱۴۰۱ ق، ج ۴، صص ۴۳-۴۴، ج ۵ صص ۲۳-۲۴ و ج ۸ صص ۳-۴ و ۱۴۶ / ابن حنبل، [بی تا]، ج ۱، صص ۶۰ و ۲۰۸-۲۰۹ (دو حدیث) / ابوداود، ۱۴۱۰ ق، ج ۲، ص ۲۱ / نسائی، ۱۳۴۸ ق، ج ۷، ص ۱۳۶ / بیهقی، [بی تا]، ج ۶، صص ۲۹۷-۳۰۰ (پنج حدیث)) - عمر به علی علیه السلام توضیح کامل می‌دهد که اموالی که در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار می‌گیرد، بنا بر حکم شرعی، چگونه باید مصرف می‌شده است؛ گویی از این مطلب علی علیه السلام و عباس هیچ اطلاعی نداشته یا بدان توجه نمی‌کرده‌اند!

۱-۳. این حدیث همچنین به عایشه به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شده است (بخاری، ۱۴۰۱ ق، ج ۸، صص ۳ و ۵۴ / ابن حنبل، [بی تا]، ج ۶، ص ۱۴۵). در نقلی آمده است: زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مدعی ارث از ابوبکر شدند و عایشه با این حدیث، آن را پاسخ داد که چنین حقی ندارند (ابن انس، ۱۴۰۶ ق، ج ۲، ص ۹۹۳ / بخاری، ۱۴۰۱ ق، ج ۵، صص ۲۴-۲۵ / مسلم [بی تا]، ج ۵، ص ۱۵۳ / ابوداود، ۱۴۱۰ ق، ج ۲۱، ص ۲۵ (دو حدیث) / بیهقی، [بی تا]، ج ۶، صص ۳۰۱-۳۰۲ / نسائی، ۱۴۱۱ ق، ج ۴، ص ۶۶).

۱-۴. این قول همچنین به ابوهیره از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (مسلم، [بی تا]، ج ۵، ص ۱۵۶)، حذیفه (طبرانی، [بی تا]، ج ۲، ص ۲۲۳)، ابن عباس (همان، ج ۵، ص ۱۵۷)، عثمان، سعد، طلحه، زبیر و عبدالرحمن بن عوف (متقی هندی، [بی تا]، ج ۱۱، صص ۲۰-۲۱) نسبت داده شده است.

۱-۵. مضمون این حدیث به گونه‌ای دیگر نیز روایت شده است: نقل شده حضرت فاطمه علیها السلام برای گرفتن سهم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر مراجعه کرد و نامبرده کار خود را این چنین به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مستند می‌کند: شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفت: «ان

الله عزّ و جلّ اذا اطعم نبیّاً طعمه ثمّ قبضه جعله للذی یقوم من بعده»، پس من تصمیم گرفتم آن را به مسلمانان بازگردانم. حضرت فاطمه علیها السلام نیز فرمود: تو بر آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدی، دانایتر هستی (ابن حنبل، [بی تا]، ج ۱، ص ۴ / بیهقی، [بی تا]، ج ۶ ص ۳۰۳ / ابویعلی، [بی تا]، ج ۱۷، ص ۴۰ و ج ۱۲، ص ۱۱۹ / متقی هندی، [بی تا]، ج ۵، ص ۶۰۵).

۲. ارزیابی حدیث و شناسایی نشانه‌های وضع در آن

در رد و اثبات این حدیث، از دیرباز میان شیعیان و اهل سنت مناقشاتی وجود داشته است (برای نمونه ر.ک. به: شیخ مفید، ۱۴۱۴ ق / صدر، ۱۴۱۵ ق) که در ادامه بنا بر نشانه‌ها و معیارهای شناسایی حدیث موضوع، به نقد حدیث مذکور پرداخته می‌شود.

۲-۱. تعارض با سیره فاطمه علیها السلام و در کل، اهل بیت علیهم السلام

ذکر عدم اطلاع فاطمه علیها السلام از این حدیث با مضمون آنچه در برخی از احادیث آمده، محل تردید است؛ چرا که ایشان از سویی یکی از معدود مقربین پیامبر صلی الله علیه و آله و سابقین در اسلام بوده است و از سویی دیگر، مبتلابه و ذینفع در ارث پدری؛ و نیز همچنان که خواهد آمد، ایشان از مخالفان سرسخت این حدیث بوده و به سبب آن در مقابل ابوبکر تا آخر ایستاد.

لذا با توجه به سیره و سرگذشت فاطمه علیها السلام باید اذعان داشت: بسیار بعید است ایشان از این حدیث مطلع نبوده باشند؛ همچنین ذکر علی علیه السلام و عباس در میان گروه تأییدکننده حدیث، محل تردید است؛ چرا که این دو، خود مستقیم و غیرمستقیم خواهان گرفتن سهم خود از ارث پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و به راحتی نمی‌توان

گفت این دو، با وجود علم بر این حدیث، چنین خواسته‌ای را سالیان درازی پیگیر بودند؛ به خصوص اینکه نقل شده است - همچنان که ذکر شد - علی علیه السلام پیوسته اصرار داشت فدک از میراث فاطمه علیها السلام است.

در هر حال، مسلم است که اهل بیت علیهم السلام هرگز نمی‌توانستند از جمله کسانی باشند که این حدیث را تأیید یا روایت کرده باشند؛ چرا که به طور قطع، ثابت است که نخستین معترض این حدیث، فاطمه علیها السلام، هرگز صحت آن را تأیید نکرده است؛ ضمن آنکه با توجه به عظمت شأن نامبرده در میان اهل بیت علیهم السلام، قطعاً کسی دیگر از اینان نمی‌توانسته است موافقت خود را با حدیث اعلام داشته، موضع حضرت را تخطئه نماید.

۲-۲. مخالفت با مقتضیات عقل

۲-۲-۱. عقلاً هیچ دلیلی برای منع ارث گذاشتن پیامبران وجود ندارد.

۲-۲-۲. با توجه به جایگاه معنوی و فضایل اهل بیت علیهم السلام که در روایت‌های اهل سنت به فراوانی بدان تصریح شده است، عقلاً مستبعد خواهد بود که آنان علیهم السلام امری شرعی را پنهان داشته‌اند و دیگر مسلمانان نیز - به جز ابوبکر - با آنان همراهی کرده‌اند.

۲-۲-۳. عقلاً بعید است پیامبر صلی الله علیه و آله به خاندان خود این حکم شرعی مهم را که پیامبران ارث بر جای نمی‌گذارند، متذکر نشده باشد تا این خاندان پس از او نه فعلی خلاف مذهب صورت دهند و نه مشکلی با مردم پیدا کنند.

۲-۲-۴. عقل حکم می‌کند پیامبر صلی الله علیه و آله چنین حدیثی را که به قولی استثنایی بر عموم احکام ارث می‌باشد پیش از همه، به اهل بیت علیهم السلام خود فرموده باشند؛ چرا که آنها وارثین او بودند، نه ابوبکر؛ یا به عبارتی دیگر، اگر چنین حدیثی نزد ابوبکر بوده، منطقی می‌بایست نزد فاطمه علیها السلام نیز بوده باشد.

۲-۳. تفرد حدیث و وجود معارض قوی

هر چند تفرد در یک حدیث، موجب رد قطعی آن نمی‌شود، اما می‌تواند از نشانه‌های ضعف آن حدیث و بلکه در صورت مخالفت با مشهور و داشتن معارضی قوی و به اصطلاح شاذ بودن، از نشانه‌های وضع آن باشد.

علی‌رغم نقل این حدیث از افرادی متعدد (همچنان که ذکر شد)، برخی تصریح کرده‌اند ابوبکر در این حدیث، تفرد دارد؛ تا آنجا که برای این تفرد فضیلتی قائل شده و با ملاحظه این امر، حکم کلی داده و تفرد صحابی را حجت دانسته (ابن ابی‌الحدید، [بی‌تا]، ج ۱۶، ص ۲۲۷ / ابن حجر هیتمی، ۱۹۷۷، ج ۱، ص ۹۳). چه بسا صحابه بودن ابوبکر، ضعف تفرد این حدیث را جبران کند، اما این حدیث معارض قوی دارد:

۲-۳-۱. بنا بر نقل اهل سنت، حضرت فاطمه علیها السلام صحت این حدیث را نپذیرفت و به سبب آن از ابوبکر خشمگین گشت و تا آخرین لحظه عمرشان با نامبرده سخن نگفت (بخاری، ۱۴۰۱ ق، ج ۴، ص ۴۲ و ج ۸، ص ۳ / ابن حنبل، [بی‌تا]، ج ۱، صص ۶ و ۱۰ / مسلم، [بی‌تا]، ج ۵، صص ۱۵۳-۱۵۴ و ۱۵۵ / بیهقی، [بی‌تا]، ج ۶، ص ۳۰۰-۳۰۱ (سه حدیث) / طبری، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۴۴۸ / ابن قتیبه، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۳۱)؛ هر چند نقل شده ابوبکر هنگام بیماری فاطمه علیها السلام از ایشان عیادت کرده و رضایت او را جلب می‌کند (بیهقی، [بی‌تا]، ج ۶، ص ۳۰۱)؛ اما ظاهراً چنین رضایتی، با توجه به نحوه تدفین ایشان و خبردار نشدن صحابه کباری چون ابوبکر در تشییع جنازه ایشان - که طبق وصیت ایشان بوده و نشانه آزرده‌گی خاطر ایشان نسبت به صحابه - حاصل نشده است. در هر حال، اگر مقام فاطمه علیها السلام را بالاتر از ابوبکر ندانیم، قطعاً کمتر از او نخواهد بود و هر فضیلتی که برای ابوبکر ثابت شود، برای فاطمه علیها السلام نیز ثابت می‌باشد؛ به خصوص آنکه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدح و جایگاه والای فاطمه علیها السلام

روایت‌های متعددی از طرق اهل سنت رسیده است؛ مانند: «ابنتی فاطمة سيدة نساء أهل الجنة» (بخاری، ۱۴۰۱ ق، ج ۴، صص ۲۰۹ و ۲۱۹، ج ۷، ص ۱۴۲ / مسلم، [بی تا]، ج ۷، ص ۱۴۳ / ابن حنبل، [بی تا]، ج ۳، ص ۸۰ و ج ۵، ص ۳۹۱ / نسائی، ۱۴۱۱ ق، ج ۴، ص ۲۵۳ و ج ۵، صص ۸۱، ۹۵، ۱۴۵ و ۱۴۶-۱۴۷ (چهار حدیث) / طبری (احمد)، ۱۳۵۶ ق، صص ۳۹-۴۰ و ۴۳ / ترمذی، ۱۴۰۳ ق، ج ۵، ص ۲۳۶ / حاکم نیشابوری، ۱۴۰۶ ق، ج ۳، صص ۱۵۱ (دو حدیث)، ۱۵۴، ۱۵۶ و ج ۴، ص ۴۴ (دو حدیث) / طبرانی، [بی تا]، ج ۲۲، صص ۴۰۳، ۴۲۴، ... و «فاطمة بضعة منی فمن أغضبها أغضبنی» (بخاری، ۱۴۰۱ ق، ج ۴، ص ۲۱۰ و ج ۶، ص ۱۵۹ / مسلم، [بی تا]، ج ۷، ص ۱۴۱ (دو حدیث) / ابن حنبل، [بی تا]، ج ۴، صص ۵ و ۲۲۸ / ابوداود، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۴۶۰ / ترمذی، ۱۴۰۳ ق، ج ۵، صص ۳۵۹-۳۶۰ / حاکم نیشابوری، ۱۴۰۶ ق، ج ۳، صص ۱۵۸-۱۵۹ / طبری (احمد)، ۱۳۵۶ ق، ص ۳۷ / نسائی، ۱۴۱۱ ق، ج ۵، ص ۹۷ / طبرانی، [بی تا]، ج ۲۲، صص ۴۰۴-۴۰۵ / ابن ماجه، [بی تا]، ج ۱، ص ۶۴۴ (با تعابیری نزدیک به هم))؛ لذا معارض بودن ایشان علیهم السلام، معارضه‌ای قوی تلقی می‌شود.

۲-۳-۲. این تعارض همچنان که ذکر شد، از علی علیه السلام که عظمت جایگاه او بر کسی پوشیده نیست، نیز نقل شده است. مجموعه انسانی و مطالعات فرهنگی

۲-۳-۳. تمام زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به جز عایشه دختر خلیفه اول، ابوبکر، راوی حدیث و ذینفع در آن - همچنان که ذکر شد - از این حدیث بی‌اطلاع بوده یا اصرار داشتند بر خلاف آن عمل نمایند؛ و اگر در صحت یا عدم صحت رفتار عایشه در اموری میان برخی فرق مسلمان اختلاف است، درباره دیگر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به اختلاف سخن نرفته است و کمتر فرقه‌ای نسبت به آنان موضع‌گیری سلبی داشته است؛ به هر حال، زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از صحابه تلقی شده، سخن و رفتارشان می‌تواند معارض قوی دیگری برای این حدیث باشد.

۲-۳-۴. دیگر معارض قوی این حدیث، آیات ارث در قرآن می‌باشد که ذیلاً به

طور مستقل بدان اشاره می‌شود؛ اما همان‌گونه که از برخی احادیث ذکر شده در بخش نخست مقاله برمی‌آید، ابوبکر بدین روایت متفرد نمی‌باشد، اما ظاهراً نمی‌توان به راحتی تفرد ابوبکر را رد کرد؛ چرا که بر فرض صحت نقل این حدیث از دیگران غیر از ابوبکر، اولاً معلوم نیست اینان حقیقتاً مستقیماً از پیامبر ﷺ روایت کرده باشند، بلکه ممکن است اینان به اعتبار شنیدنشان از ابوبکر، آن را مستقیماً از پیامبر ﷺ نقل کرده باشند و چنین کاری نزد صحابه شایع بوده است؛ همچنان که بیشتر احادیث ابوهریره غیر مستقیم از پیامبر ﷺ بوده، اما نامبرده مستقیماً از ایشان ﷺ روایت می‌کند (ابوزهو، [بی تا]، ص ۱۳۴). ثانیاً اگر حقیقتاً ابوبکر در این حدیث تفرد نداشته است، برخی از بزرگان اهل سنت - همچنان که ذکر شد - صراحتاً او را در این حدیث منفرد نمی‌دانسته و بلکه این تفرد را فضیلتی برای او بر نمی‌شمردند.

۳-۴. مخالفت با صریح قرآن

۳-۴-۱. این حدیث مخالف صریح قرآن می‌باشد؛ آنجا که از قول زکریا آمده است: «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِيثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (مریم: ۶) و نیز «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ» (نمل: ۱۶)، در حالی که وارث و موروث، هر دو پیامبر می‌باشند.

برخی از اهل سنت برای رفع تعارض میان حدیث مذکور و قرآن، استدلال‌های ذیل را مطرح ساخته‌اند:

الف) ارث مذکور در آیات بالا، محدود به نبوت و پادشاهی می‌باشد و شامل دارایی‌های شخصی نیست (ابن کثیر، ۱۴۰۸ ق، ج ۲، ص ۲۲)؛ اما در این باره باید گفت:

۱. به نظر نمی‌آید نبوت از شئوناتی باشد که به ارث برسد. برخی از مفسرین

اهل سنت نیز بدین معنا اشاره کرده‌اند (قرطبی، ۱۹۸۵ م، ج ۱۱، ص ۸۱).

۲. اثبات اینکه مراد از ارث در اینجا، فقط نبوت و پادشاهی است، مستلزم نفی ارث در دارایی‌های شخصی نمی‌باشد؛ چه بر فرض چنین تفسیری، می‌توان گفت: ارث در دارایی‌های شخصی، امری مفروض عنه بوده و خود به خود به طور طبیعی یا عرفی برای افراد حاصل می‌شده است؛ لذا فقط به موارد دیگر ارث اشاره شده است؛ به خصوص اینکه چنین افرادی به جهت این موقعیت‌های خاص اجتماعی، صاحب مال و مکنت می‌شدند. حداقل می‌توان گفت در اینجا ارث علاوه بر دارایی‌ها، شامل شأن نبوت می‌باشد نه فقط امر نبوت؛ چه اینکه به خصوص در مورد داوود و سلیمان، باید گفت: این دو، هم پیامبر و هم سلطان بودند و این دو امر، هر یک شئون و اقتضائات خاص خود را دارد و به طور قطع در امر سلطنت، سلیمان وارث داوود شده است؛ پس ارث در آیه، حداقل شامل امور دنیوی و مادی می‌شود؛ از این رو، در برخی از تفاسیر اهل سنت آمده است: «یرثی» یعنی ارث از مال بردن و «یرث من آل یعقوب» یعنی ارث از نبوت می‌باشد (طبری، ۱۹۹۵، م، ج ۱۶، ص ۶۱۶۰).

۳. گزارش نشده است پس از فوت پیامبری، میراث شخصی او بین فقرا تقسیم شده است.

۴. آنچه از کلمه ارث متبادر می‌شود، ارث در امور مادی و مالی است نه معنوی، بلکه می‌توان گفت ارث در معنای اول حقیقی و در معنای دوم مجازی می‌باشد؛ لذا برای مطرح ساختن معنایی غیر از معنای متبادر و ظاهر در موارد بالا در قرآن، نیاز به دلیل از قرآن یا حداقل از سنت است؛ در حالی که دلیلی که ناظر بر آیات مذکور باشد و چنین تخصیصی و بلکه چنین عدولی را در معنای ارث در آیات مذکور اثبات کند، ارائه نشده است.

نقل شده است: حضرت فاطمه علیها السلام در احتجاجی که با ابوبکر داشتند، پس از

اینکه از او می‌پرسد کجای قرآن آمده است تو از پدرت ارث ببری و من نبرم، به نکته و آیات بالا برای رد حدیث مذکور و نشان دادن تعارض موجود حدیث با قرآن، اشاره می‌کنند (یعقوبی، [بی تا]، ج ۲، ص ۱۲۷)؛ و این امر، نشان از فهم ایشان علیهم‌السلام که یکی از مخاطبان قرآن و نیز از نزدیکان صاحب رسالت است - از معنای ارث ببری در این آیات دارد که در رابطه با دارایی‌های متوفا می‌باشد.

۲-۴-۲. این حدیث با آیه میراث: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ...» (نساء: ۱۱) که عام است و شامل هر متوفایی است، در تعارض می‌باشد؛ با وجود این، برخی از اهل سنت، حدیث مذکور را یکی از مخصص‌های این آیه بر شمرده‌اند (عسقلانی، [بی تا]، ج ۶، ص ۲۸۹ / عجاج خطیب، ۱۹۷۱ م، ص ۴۸۴۷)؛ اما باید گفت برای اثبات این تخصیص باید در ابتدا، صحت و معنای قطعی حدیث را اثبات کرد، در حالی که امکان اثبات این امر وجود ندارد.

۲-۵. تردید راوی حدیث

تردید راوی این حدیث یا مهم‌ترین راوی آن، نشان از مخدوش بودن صحت حدیث نزد او دارد:

۲-۵-۱. نقل شده است که خود ابوبکر پس از مجادله با فاطمه علیها‌السلام و مجاب شدن، تصمیم به پس دادن فدک می‌گیرد، اما با اظهار نظر عمر، پشیمان می‌شود و نامه‌ای را که در این خصوص نوشته بود، پاره می‌کند (ابن ابی‌الحدید، [بی تا]، ج ۱۶، ص ۲۳۴-۲۳۵).

۲-۵-۲. همچنین نقل شده است ابوبکر از برخورد با فاطمه علیها‌السلام و ناراحت کردن ایشان به خصوص در مصادره فدک، سخت اظهار پشیمانی کرده است (ابن قتیبه، [بی تا]، ج ۱، ص ۲۰).

۲-۵-۳. باز نقل شده است: ابوبکر از دخترش عایشه همسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، اجازه

می‌گیرد در کنار مرقد پیامبر ﷺ و در خانه ایشان ﷺ دفن شود (طبری، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۶۱۴ / متقی هندی، [بی‌تا]، ج ۱۲، ص ۵۲۷ / ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ج ۳۰، ص ۴۴۶ / ابن سعد، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۲۰۹)، در حالی که از نظر او هیچ‌کس در ماترک پیامبر ﷺ حق تصرف اختصاصی ندارد، لذا نیازی به اجازه از دخترش برای این کار نمی‌باشد، مگر اینکه برای او مسجل شده باشد که عایشه وارث خانه شوهر متوفای خود، یعنی پیامبر ﷺ و صاحب اختیار آن است.

۲-۶. تردید خلفا در صحت حدیث

پس از ابوبکر، ماجرای فدک فراز و نشیب‌های بسیاری یافت و خلفا که تماماً از معتقدان خلفای راشدین و مؤید معتبر بودن سیره‌شان بودند، تصمیم‌های متعارضی در این خصوص گرفته‌اند؛ عمر، فدک را به اهل بیت برگردانید؛ هر چند ظاهر آن - همچنان که آمد - به صحت حدیث اعتقاد داشته است؛ سپس عثمان آن را پس می‌گیرد و به مروان بن حکم می‌دهد، سپس علی رضی الله عنه آن را به اهل بیت بازمی‌گرداند و بعد در دوره امویان، معاویه آن را میان سه تن، از جمله مروان بن حکم تقسیم می‌کند و سپس عمر بن عبدالعزیز آن را به فرزندان فاطمه رضی الله عنها بازمی‌گرداند؛ پس از آن یزید بن عبدالملک آن را پس گرفته، به خاندان مروان می‌سپارد؛ در دوره عباسیان نیز سفاح آن را به یکی از نوادگان حسن رضی الله عنه می‌دهد و سپس منصور آن را از خاندان علوی پس می‌گیرد و مهدی عباسی آن را بازمی‌گرداند و موسی بن المهدی آن را پس می‌گیرد و مأمون آن را به فاطمی‌ها پس می‌دهد و دوباره متوکل آن را مصادره می‌کند و به یکی از یاران خود، عبدالله بن عمر بازدار می‌دهد و دستور می‌دهد نخلستان آنجا را تخریب کنند (صدر، ۱۴۱۵ ق، ص ۳۶ به بعد). این أخذ و عطا در طول تاریخ، نشان از آن دارد که پیروان خلفا و اهل سنت، خود چندان به صحت حدیث اعتقاد نداشته‌اند.

نتیجه

در بررسی حدیث «نحن معاشر الانبياء لانورث» که توسط ابوبکر و به قصد توجیه مصادره فدک از اهل بیت علیهم السلام مطرح شده است و همچنان در توجیه صحت کار خلیفه اول بدان استناد می‌شود، آشکار می‌گردد: شواهد و قرائن متعددی دال بر موضوع بودن این حدیث وجود دارد؛ شواهد و قرائنی همچون: تفرد راوی، تعارض با دلیلی قوی، مخالفت با عقل و تردید قائلین بدان و ...؛ لذا برای توجیه صحت برخورد با اهل بیت علیهم السلام در خصوص مصادره فدک، نمی‌توان به راحتی به این حدیث استناد کرد.



منابع

١. ابن ابی‌الحديد، عبدالحميد بن هبة‌الله؛ شرح نهج‌البلاغه؛ تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم؛ [بى‌جا]، داراحياء الكتب العربية، [بى‌تا].
٢. ابن انس، مالك؛ الموطأ؛ تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي؛ بيروت: داراحياء التراث العربى، ١٤٠٦ ق.
٣. ابن حجاج، مسلم؛ الصحيح؛ بيروت: دارالفكر، [بى‌تا].
٤. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على؛ فتح البارى شرح صحيح البخارى؛ طبعة الثانية، بيروت: دارالمعرفة للطباعة والنشر، [بى‌تا].
٥. ابن حجر هيثمى، احمد بن محمد؛ الصواعق المحرقة؛ تحقيق عبدالرحمن بن عبدالله تركى؛ بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٩٧٧ م.
٦. ابن حنبل، احمد بن محمد؛ المسند؛ بيروت: دارصادر، [بى‌تا].
٧. ابن سعد، محمد؛ الطبقات الكبرى؛ بيروت: دارالصادر، [بى‌تا].
٨. ابن عساکر، على بن حسن؛ تاريخ مدينة دمشق (تاريخ شام)؛ تحقيق على شيرى؛ [بى‌جا]، دارالفكر، ١٤١٥ ق.
٩. ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم؛ الامامة والسياسة (تاريخ الخلفاء)؛ تحقيق طه محمد زينى؛ قاهره: مؤسسه الحلبي و شركاؤه للنشر و التوزيع، [بى‌تا].
١٠. ابن كثير دمشقى، اسماعيل؛ البداية والنهاية؛ تحقيق على شيرى؛ بيروت: داراحياء التراث العربى، ١٤٠٨ ق.
١١. ابن ماجه، محمد بن يزيد؛ السنن؛ تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي؛ بيروت: دارالفكر، [بى‌تا].
١٢. ابوداود، سليمان به اشعث؛ السنن؛ تحقيق سعيد محمد لحام؛ بيروت: دارالفكر، ١٤١٠ ق.
١٣. ابوزهو، محمد محمد؛ الحديث والمحدثون أو عناية الأمة الاسلاميّة بالسنة النبويّة؛ [بى‌جا]، دارالكتب العربى، [بى‌تا].
١٤. ابويعلی، احمد بن على؛ المسند؛ تحقيق حسين سليم اسد؛ [بى‌جا]، دارالمأمون للتراث - دارالثقافة العربية، [بى‌تا].
١٥. بخارى، محمد بن اسماعيل؛ الصحيح؛ بيروت: دارالفكر، ١٤٠١ ق.
١٦. بيهقى، احمد بن حسين؛ السنن الكبرى؛ بيروت: دارالفكر، [بى‌تا].
١٧. ترمذى، محمد بن عيسى؛ السنن؛ تحقيق عبدالرحمن محمد عثمان؛ طبعة الثانية، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٣ ق.
١٨. حاكم نيشابورى، محمد بن عبدالله؛ المستدرک على الصحيحين؛ تحقيق يوسف مرعشلى؛

- بيروت: دارالمعرفة، ١٤٠٦ ق.
١٩. شوكتاني، محمد بن علي؛ نيل الاوطار من احاديث سيد الاخيار؛ بيروت: دارالجيل، [بي تا].
٢٠. شيخ مفيد، محمد بن محمد؛ رسالة حول الحديث نحن معاشر الانبياء لانورث؛ طبعة الثانية، بيروت: دارالمفيد، ١٤١٤ ق.
٢١. صدر، سيد محمد باقر؛ فذك في التاريخ؛ تحقيق عبد الجبار شرارة؛ [بي جا]، مركز الغدير للدراسات الاسلامية، ١٤١٥ ق.
٢٢. طبري، احمد بن عبدالله، ذخائر العقبى في مناقب ذوى القربى؛ [بي جا]، مكتبة القدسي، ١٣٥٦ ق.
٢٣. طبري، محمد بن جرير؛ تاريخ الامم والملوك (تاريخ طبري)؛ تحقيق گروهی از دانشمندان؛ بيروت: مؤسسة العلمی، [بي تا].
٢٤. طبري، محمد بن جرير؛ جامع البيان؛ تحقيق صدقي جميل العطار؛ بيروت: دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٩٩٥ م.
٢٥. طبراني، سليمان بن احمد؛ المعجم الاوسط؛ تحقيق ابراهيم حسيني؛ [بي جا]، دارالحرمين، [بي تا].
٢٦. طبراني، سليمان بن احمد؛ المعجم الكبير؛ تحقيق حمدي عبدالمجيد سلفي؛ طبعة الثانية، قاهره: مكتبة ابن تيمية، [بي تا].
٢٧. عجاج خطيب، محمد؛ اصول الحديث علومه و مصطلحه؛ طبعة الثانية، دمشق: [بي تا]، ١٩٧١ م.
٢٨. قرطبي، محمد بن احمد؛ تفسير قرطبي؛ تحقيق ابواسحاق ابراهيم اطفيش، بيروت: داراحياء التراث العربي، ١٩٨٥ م.
٢٩. متقي هندی، علي بن حسام الدين؛ كنز العمال؛ تحقيق شيخ بكرى حيانى؛ بيروت: مؤسسة الرسالة، [بي تا].
٣٠. نسائي، احمد بن شعيب؛ السنن الكبرى؛ تحقيق عبدالغفار سليمان بناداري؛ بيروت: دارالكتب، ١٤١١ ق.
٣١. نسائي، احمد بن شعيب؛ السنن؛ بيروت: دارالفكر، ١٣٤٨ ق.
٣٢. ياقوت حموي، ابن عبدالله؛ معجم البلدان؛ بيروت: داراحياء التراث العربي؛ [بي تا].
٣٣. يعقوبي، احمد بن ابى يعقوب؛ تاريخ يعقوبي؛ قيم؛ مؤسسه و نشر فرهنگ اهل بيت (عليه السلام)، [بي تا].



پښتونستان ګاونډي علوم او مطالعات فرانسې
پرتال جامع علوم انساني